

آبگرمکن، یخچال، فریزر، اجاق گاز و اشیای بلند و بسیار سنگین باید با بست یا تسمه‌های مناسب به کف و دیوار منزل محکم شوند.

عیدی هلال احمر برای افراد ضایعه نخاعی ناشی از حوادث جاده‌ای

رئیس جمعیت هلال احمر با اعلام این که در آستانه عید نوروز به هر کدام از خانواده‌هایی که بیمار ضایعه نخاعی دارند، مبلغ یک‌میلیون و ۲۰۰ هزار تومان به‌عنوان عیدی پرداخت می‌شود؛ از تلاش این جمعیت برای کمک به تاب‌آوری این خانواده‌ها خبر داد. دکتر علی اصغر پیوندی با اشاره به وظایف جمعیت هلال احمر در زمینه افزایش تاب‌آوری، با تشریح فعالیت سازمان داوطلبان در زمینه افزایش تاب‌آوری اجتماعی گفت: «متأسفانه در کشور ما حوادث مختلف طبیعی و انسانی رخ می‌دهد که ضایعه نخاعی از مهم‌ترین تبعات این حوادث به‌خصوص حوادث جاده‌ای به‌شمار می‌رود.» وی با بیان این مطلب افزود: «از این میان ۱۰ هزار ضایعه نخاعی مربوط به تصادفات جاده‌ای است. جمعیت هلال احمر براساس وظیفه ذاتی خود برای کمک به خانواده‌هایی که دارای عضو دچار ضایعه نخاعی هستند، تصمیم گرفت تادر آستانه نوروز برای هر کدام از ۲۵ هزار خانوار، مبلغ یک‌میلیون و ۲۰۰ هزار تومان به‌عنوان عیدی واریز کند.»

■ چطور با خر مشهر وداع کردید؟

شعب بود که به جمعیت آبادان ملحق شدیم و بعد از آنجا مأمور شدیم. جرأت نگاه کردن به پشت سر را نداشتیم. برای کسی که زندگی، خاطرات جوانی، نوجوانی، دوره فعالیت، ارتباطات و دوستان را در یک شهر گذرانده است پشت سر گذاشتن این خاطرات بسیار سخت است.

■ با ورود حجم زیاد آوارگان به شادگان یقینا با مشکلاتی مواجه شدید، چگونه توانستید مشکلات مهاجران به شادگان را برطرف کنید؟

با ورود ما به شادگان فکر کردم یک فاجعه انسانی در حال شکل‌گیری است، حتی امکان تردد خودرو در خیابان‌های شهر وجود نداشت. جمعیت ۲۰۰ هزار نفری فضا می‌خواست، فضای اسکان مهاجران جنگ. گوشه گوشه خیابان‌ها تا داخل منازل، مدارس و حتی روی پشت‌بام فرمانداری، خانواده اسکان داده شده بود و من دیدم باید از یک جایی شروع کنم.

شیوخ شادگان را دعوت و مسائل مهاجران و انصار را برایشان مطرح کردم و گفتم شما حکم انصار را برای این افراد دارید. فکر کنید زمان رسول الله(ص) است، همان کاری را انجام دهید که در آن زمان انجام شد.

وقتی این موضوع را مطرح کردم اشک در چشمانشان جمع شد و مردم ساکن شادگان امکاناتی را که روزهای اول جنگ مهیا نبود با مهاجران تقسیم کردند. ما نیز کم‌کم از طریق مسیر جاده امکانات را در اختیار مردم قرار دادیم. مرحله بعدی ساخت اردوگاه‌ها بود. قرار بود با هماهنگی جمعیت مرکز اردوگاهی برپاکنیم که در آن ۱۰۰ خانواده قرتینه شوند ولی مردم حاضر به ترک منطقه نمی‌شدند.

■ چگونه مردم را موظف به اسکان در اردوگاه کردید؟

یک روز در شادگان دیدیم هلی کوپتری بالای منطقه ماگرد و غبار زیادی را ایجاد کرده است. ما منتظر بودیم ببینیم چه کسی از این هلی کوپتر پیاده می‌شود. آدم ساده جالفتاده‌ای با دو، سه نفر محافظ که پشت سرش بودند از هلی کوپتر پیاده شدند.

پرسیدم چه کسی است؟ محافظان گفتند: دکتر رجایی، رئیس جمهور هستند. ما دست و پایمان را گم کرده بودیم. برای‌مان جای تعجب داشت که چرا رئیس‌جمهور به شادگان آمده است. نمی‌دانستیم باید چه واکنشی نشان دهیم. او بدون تشریفات آمد، در جمع مردم حاضر شد و با مردم صحبت کرد.

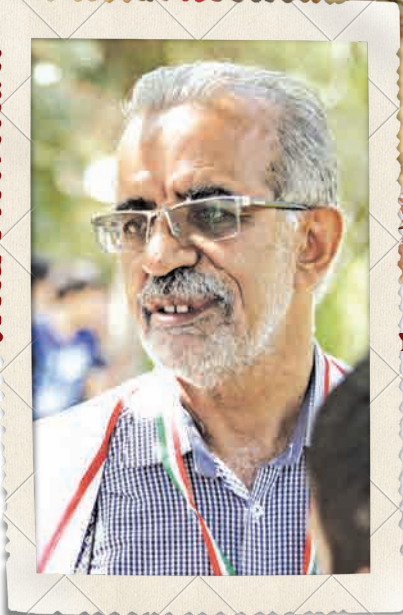
در انتها پرسید: «چه کسی این اردوگاه را اداره می‌کند؟ تنها نیروی جمعیتی من بودم. با دستپاچگی گفتم: «من از مهاجرانم؛ از خر مشهر آمدم. کار من در هلال احمر خر مشهر بود و بر حسب وظیفه اینجا هستم.»

دستی روی سر من کشیدند، تشکر کردند و گفتند: «می‌خواهم با مردم صحبت کنم.» وقتی پای درددل مردم نشستند، حس کردم با دیدن مظلومیت این مردم منقلب شدند. شهید رجایی گفتند: «خواسته شما چیست؟» «مردم گفتند: «می‌خواهیم به شهر مان برگردیم.»

■ از شهید جهان‌آرا چه خاطره‌ای دارید؟

تنها کسی که مردانه از فعالیت‌های جمعیت دفاع می‌کرد شهید جهان‌آرا مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی بود. روزی به خوابگاه من آمد و گفت: «خیلی‌هایی خواهند اینجا بسته شود اما این امکانات برای بچه‌های محروم شهر است.»

شهید جهان‌آرا گفت: «من این محیط را دوست دارم و شما می‌توانید از این محیط استفاده کنید.» گفتم: «من در خدمت و این محیط برای جوانان شهر است، شما می‌دانید که تنها بچه‌های فقیر شهر از اینجا استفاده می‌کنند. حدود ده هزار عضو داریم و از جمله فعالیت‌های ما برگزاری نمایشگاه کتاب، پخش فیلم‌های انقلابی در سالن سینما و کلاس‌های قرآن توسط شهید قیم که در مسجد جامع شهید شدند، است و همه این خدمات برای مردم به‌صورت رایگان است و تا پایان فعالیت جمعیت از ما حمایت کرد. آخرین باری که من با او در ارتباط بودم در جریان سیل سال ۵۸ بود.



تعهدی پایبند نبود. روز سوم جنگ جمعیت با آن علامت بزرگ مورد تهاجم هوایی قرار گرفت و مجبور به تخلیه جمعیت شدیم.

■ در این میان چه اتفاقی برای خانواده تان افتاد؟

در روزهای آغازین جنگ من بر حسب وظیفه به خانواده گفتم به من تکیه نکنید، من وظیفه ماندن دارم. از آنها خواهش کردم خودشان را نجات دهند تا من با خیال راحت به امداد رسانی بپردازم.

■ وقتی خبر سقوط خر مشهر را شنیدید حال و هوای اردوگاه چگونه بود؟

سقوط خر مشهر ۴ آبان بود که من مسئولیت اردوگاه شادگان را داشتم. خبر سقوط شهر وقتی به اردوگاه رسید مصادف با محرم بود و برای ما اردوگاه یکبارچه کربلا شد. شب تا صبح تمام مردم بیدار بودند. باور این موضوع که خر مشهر را دشمن اشغال کرده باشد سخت بود. هر شهر برای هر کسی که موطنش باشد مقدس است. برای ما هم مقدس بود. آن روز از تلخ‌ترین لحظات زندگی من بود.

که متأسفانه نخستین جایی که مورد هجوم قرار گرفت بیمارستان بود و تعداد زیادی تلفات داشت. من و امدادگران مردم را به نخلستان کنار رودخانه هدایت کردیم. پس از نجات مردم عادی از شهر، دغدغه ما عبور جمعیت از رودخانه بود. کشتی‌های عراقی که در دهنه ارنود به کارون مستقر شده بودند پل را بمباران می‌کردند و مردم می‌ترسیدند از آن جابجور کنند. با تار یک‌شدن هوا، قایق‌هایی را که در حاشیه کارون بودند کنار هم قرار دادیم و مردم با عبور از روی آنها از کارون عبور کردند. این در حالی بود که رزمندگان در شهر در حال جنگیدن بودند و کسی به پشتش نگاه نمی‌کرد. خیلی روزهای تلخی بود. بعد از عبور مردم از رودخانه به من تکلیف شد شما دیگر در خر مشهر مسئولیتی ندارید و باید به داد شادگان برسید.

■ برای ساختمان جمعیت چه اتفاقی افتاد؟

با آغاز جنگ بالای ساختمان جمعیت را با ابعاد بزرگ علامت صلیب و هلال کشیدیم ولی ار تش عراق به هیچ

جنگ را ندید. ساختمان جمعیت ما جزو مناطقی بود که در روزهای جنگ بمباران شد.

با لشکر کشی عراق، تصور می‌کردم شهر به‌زودی سقوط کند ولی همت و غیرت مردم اجازه نداد چنین شود. تصور بمباران شهر در ذهن مردم نبود، اما این اتفاق رخ داد و ما جز فاجعه انسانی چیزی در آنجا ندیدیم. یک ماه و چهار روز، خر مشهر بدون هر گونه سلاح سنگین و ارتش منسجم و با نیروی داوطلب مردمی در برابر عراق مقاومت کرد. آنهایی که اهل رزم بودند می‌دانند ۱۰ روز جهنمی بود. یکی از تلخ‌ترین روزهای ما شاید روز نهم محرم بود که از زمین، آسمان و دریا این شهر مورد هجوم قرار گرفت و یکی از تجربیات امدادی من نیز در این شهر اتفاق افتاد.

■ شما به‌عنوان رئیس جمعیت هلال احمر شعبه

خر مشهر برای خروج مردم عادی از شهر چه کردید؟ مردم تصور می‌کردند بیمارستان خر مشهر امن است. موج جمعیتی از خانواده‌ها به سمت بیمارستان هجوم آوردند

سال ۱۳۵۹ رئیس جمعیت هلال احمر خر مشهر بود. جنگ را با ذره ذره وجودش لمس کرد. در روزهای آغازین جنگ خانواده خود را رها کرد و به امداد رسانی به مردم شهرش پرداخت. تا زمان حصر خر مشهر در شهر ماند و پس از سقوط شهر با ساختن پل از قایق‌ها مردم غیر نظامی را از مهلکه نجات داد. در این میان بارها و بارها شاهد نقض قوانین بین‌المللی در خصوص امدادگران بود و پا به پای گذر انقلاب اسلامی از آغاز تا امروز همراه با امدادگران جمعیت هلال احمر، به مردم خدمت‌رسانی کرد و مورد تقدیر شهید رجایی در روزهای اول دفاع مقدس قرار گرفت. با عبدالرضا ارغایی، امدادگر، درباره فراز و نشیب‌ها و خاطراتی که در چهل سال فعالیت در جمعیت گذرانده است گفت و گو کردیم. شما هم بخوانید.

■ شما یکی از شاهدان جمعیت از روزهای آغازین جنگ بودید. می‌توانید آن روزها را برای ما توصیف کنید؟

هیچ کس جز مردم خر مشهر، صحنه‌های ۱۰ روز اول

